

## مقدمه مترجم

در عالم عنصری، مرگ از پدیده‌هایی است که به علت ناشناخته بودن ماهیت آن برای کثیری از نفوس اندوه‌زا و غمبار است و فراق آن کس که از ما جدا می‌شود تا در سفر بی‌نهایتش به سوی کمال مطلق و تقرب به محبوب مرحله‌ای دیگر را آغاز نماید، بعضاً موجب احاطهٔ احزان می‌گردد. در آثار مبارکه شواهدی بسیاری مشاهده می‌شود که طلعات مقدسه سعی در تسلی دادن به اینگونه نفوس داشته‌اند.

اما خانم مادلین هلابی<sup>(۱)</sup>، با استفاده از آثار مقدسه و قرار دادن آنها تحت عناوین مختلفه، توانسته ماهیت مرگ و جهان بعد را تا اندازه‌ای برای خوانندگان خود روشن سازد.

نسخهٔ انگلیسی این کتاب در سال ۲۰۰۱ توسط مؤسسهٔ مطبوعات امری هندوستان به طبع رسیده است. اما به نظر می‌رسد طبع اولیهٔ آن در انگلستان صورت گرفته باشد، زیرا در صفحهٔ داخل جلد به کسب اجازه از مؤسسهٔ مطبوعات امری انگلستان اشاره کرده است.

در ترجمهٔ فارسی حتی‌المقدور سعی شده اصل آثار مبارکه نقل گردد. اما در مواردی به علت در دسترس نبودن آثار مبارکه، نسبت به ترجمهٔ آنها اقدام و با ذکر کلمهٔ "ترجمه" به آن اشاره شده است. امید است ترجمهٔ فارسی این کتاب برای جمیع اجبائی که عزیزانشان قبل از آنها به عالم باقی شتافته‌اند، تسلی‌خاطری باشد.

## مرگ

# پیام‌آور شادمانی

اثر

مادلین هلابی

ترجمه

فاروق ایزدی‌نیا

## پیشگفتار

مرگ راز سربسته‌ای است که دیر یا زود به دیدار جمیع ما خواهد آمد. تجربه‌ای بنیادی است که احدی را از آن راه‌گریزی نیست. وقتی بر شخص ما اثر می‌گذارد، قلوب و ارواح ما عمیقاً متأثر می‌شوند و ذهن ما طبیعتاً بر آنچه که برای عزیزان ما رخ داده تأمل و تفکر می‌کند. آنها کجا رفته‌اند؟ آیا حیاتی بعد از مرگ وجود دارد؟ آیا دیگر بار آنها را خواهیم دید؟ آیا گناهان آنها (و لذا به موقع خود، گناهان ما) بخشیده خواهند شد؟ و غیره و غیره. آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به سوگواران تسلی می‌بخشند و اطمینان می‌دهند که ما به وصال نفوسی که در این زندگی خاکی به آنها عشق می‌ورزیدیم و صرفاً به جهانی بالاتر صعود کرده‌اند، خواهیم رسید. این آثار ایمان به رحمت بی‌پایان خداوند را نیز به ما می‌بخشند.

رویداد از دست دادن محبوبی می‌تواند زیبا و دارای بار معنوی و غنای روحانی باشد و بر ایمان ما بیفزاید. می‌تواند برعکس این حالت نیز باشد، بخصوص اگر شخصی که ما از دست داده‌ایم کودک یا جوانی باشد که ظاهراً در آغاز زندگی بدون هیچ دلیل آشکاری از این جهان رخت بر بسته باشد. توضیحات حضرت عبدالبهاء دربارهٔ چنین رویدادهای غم‌انگیزی به ما کمک می‌کند که آنها را بهتر بشناسیم و با شهامت و ایمان تحمل کنیم. مسلماً در آثار مبارکه بهائی موضوع زندگی در عالم بعد را آنچنان که ما می‌توانیم شرایط فانی و محدود خود را درک کنیم، به طور کامل شرح داده‌اند. تأکید بر مرگ به عنوان

"پیام‌آور شادمانی"<sup>(۱)</sup> است نه آنچه که غم به ارمغان می‌آورد.

جمیع ما باید زمانی دربارهٔ کیفیت زندگی خود و این که زمان ترک این عالم وجود به سوی عالم روحانی چگونه از عهده بر خواهیم آمد، فکر کرده باشیم. مسیحیان بر حسب بهشت و جهنم به آن می‌اندیشند، هندوان و بودائی‌ان به تناسخ می‌اندیشند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که عوالم الهی بسیارند که ارواح ما در سفری به سوی ایشان از جمیع آنها خواهند گذشت. این نکته توضیح داده شده که در این زندگی، مسئولیت پیشرفت و ترقی ارواح ما، نسبتاً و کاملاً به عهدهٔ خود ما است، اما در زندگی آینده به رحمت الهی، و دعا‌های خانواده و دوستان ما در هر دو جهان بستگی دارد. بنابراین در این جهان با آنچه که مستلزم تلاش و کوشش فراوان می‌باشد باید روبرو شد و درسهایی آموخت تا خود را برای مرحلهٔ بعدی از این سفر آماده کنیم.

۱- توضیح مترجم: "پیام‌آور شادمانی" (messenger of joy) ترجمهٔ "بشارة" در عبارت "جعلت لك الموت بشارة" می‌باشد.



## زندگی پس از مرگ

### جام حیات

"أذن واعية طاهرة مقدسه در جميع احيان از كل اشطار كلمه مباركه انا لله و انا اليه راجعون اصغاء نمايد. اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست؛ لعمرالله اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حق جل جلاله موت را طلب نمایند. موت از برای موقنین بمثابة كأس حیوان است، فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا فرماید، مخصوص نفوسی که به ثمره خلقت که عرفان حق جل جلاله است فائز شده‌اند. این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است. العلم عندالله رب العالمین."<sup>(۱)</sup>

"ابتدا استقبال از مرگ بسیار مشکل است، اما روح بعد از وصول به وضعیت جدید قرین امتنان گردد، چه که از قید محدود نجات یافته و از حریت نامحدود بهره‌مند گشته است. (ترجمه خطابه ۲۳ آوریل ۱۹۱۲)

### وجود روحانی

"اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است، دیگر چرا

۱- بیان حضرت بهاءالله خطاب به أخت حرم حضرت اعلی، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۲۲

دعا می‌کنی، چرا خیرات و مبرات می‌نمائی، چرا علو درجات می‌طلبی؟ در جمیع کتب الهی مذکور است که بجهت امواتخیرات و مبرات کنی. این برهان کافیست که روح را ترقی بعد از صعود ممکن. زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات غیرمتناهیست؛ در عالم ناسوت تزاید و تناقص است نه ملکوت. در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست."<sup>(۱)</sup>

### جهنم حقیقی

"مقصود اصلی از ایمان و اعتقاد عبارت از اعتلاء وجود باطنی انسان با فیوضات سماویه است. اگر این میسر نشود، نتیجه محرومیت است. تحقق این محرومیت جحیم حقیقی ابدی است." (ترجمه)

"در کتب سماویه ذکر بقای روح است و بقای روح اس اساس ادیان الهیه است، زیرا مجازات و مکافات بر دو نوع بیان کرده‌اند، یک نوع ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکافات اخروی. اما نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است، چه این عالم و چه عوالم روحانی ملکوتی و حصول این مکافات سبب وصول به حیات ابدیه است."<sup>(۲)</sup>

### مکافات جهان بعد

"اما مکافات اخرویه که حیات ابدیه است و حیات ابدیه مصرح در جمیع کتب سماویه و آن کمالات الهیه و موهبت ابدیه و سعادت سرمدیه است. مکافات

۱- خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۴۴

۲- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۶۹

اخروی کمالات و نعمی است که در عوالم روحانی بعد از عروج از این عالم حاصل گردد. اما مکافات وجودی کمالات حقیقی نورانیست که در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود زیرا مکافات وجودی ترقی نفس وجود است ... مکافات اخروی نعم و الطاف روحانیست، مثل انواع نعمتهای روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی دل و جان و لقای رحمن در جهان ابدی و همچنین مجازات اخرویه یعنی عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم ولو بعد از موت باقیست ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد.<sup>(۱)</sup>

### مرگ پایان کار نیست

انسان در اثر جهالت از مرگ خوف دارد؛ اما مرگی که از آن اکراه دارد تصویری و مطلقاً غیرحقیقی است؛ صرف تخیل انسان است. (ترجمه خطابه ۴ مه ۱۹۱۲)

"حقیقت باطنی و اساسی انسان متشکل از عناصر نیست و لذا نمی تواند تحلیل شود و تجزیه گردد." (ترجمه خطابه ۹ نوامبر ۱۹۱۲)

"اگر روح انسان به وجود عنصری تعلق داشت، چشم می توانست آن را ببیند، گوش آن را بشنود و دست لمس کند." (ترجمه خطابه ۱ سپتامبر ۱۹۱۲)

"روح انسان به منزله راکب است و جسم فقط مرکوب است." (ترجمه خطابه ۹ نوامبر ۱۹۱۲)

"اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل اینست که تصور نمائیم مرغی در قفس بوده به سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آن که مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح بمثابة مرغ ... اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است، بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود، ادراکاتش بیشتر گردد، انبساطش بیشتر شود. فی الحقیقه از جحیمی به جنت نعیم رسد، زیرا از برای طیور شکور جنتی اعظم از آزادی از قفس نیست. اینست که شهدا در نهایت طرب و سرور به میدان قربانی شتابند."<sup>(۱)</sup>

"... معلومست که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر این قفس و فوت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر است، لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت در کار است. مثلاً اگر قلم معطل شود، بشکند، کاتب حی و حاضر و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار. این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح."<sup>(۲)</sup>



## ماهیت روح و ترقی آن بعد از مرگ

### ماهیت روح

"این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده. اوست آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و اوست ساکن طائر و سائر قاعد. شهادت می‌دهد بر عالمی که از برای او اوّل و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اوّل و آخر است. در این لیل امری مشاهده می‌نمائی، بعد از بیست سنه او ازید او اقل بعینه آن را مشاهده می‌نمائی. حال ملاحظه کن این چه عالمی است. تفکر فی حکمة الله و ظهوراته..."<sup>(۱)</sup>

"در حین نوم تعلق به شیء خارج نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و مستریح. جمیع امور به اسباب ظاهر و باهر و به اسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف می‌شود. در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کلّ را مشاهده می‌نماید و به یک سبب جزئی از جمیع محروم. تعالی من خَلَقَ الاسباب و تعالی من علقَ الامور بها کلّ شیء من الاشیاء باب معرفته و آیه لسلطانہ و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمتہ و اقتدارہ و سبیل اله صراطہ المستقیم... ان النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سر من اسرار الله.

اوست آیت کبری و مخبری که خبر می‌دهد از عوالم الهی. در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد."<sup>(۱)</sup>

"برودت و حرارت جسم نمی‌تواند بر روح اثر بگذارد، چه که او به نار محبت الله حرارت یابد. وقتی این موضوع را درک کنیم، تدریجاً به بعضی از امور حیات خود در عالم بعد پی می‌بریم.

خداوند به فضل خویش در این عالم مثالی به ما عنایت فرموده، براهین دال بر تفاوت موجود بین جسم، نفس و روح عنایت فرموده.

ملاحظه می‌کنیم که برودت، حرارت، رنج و غیره فقط جسم را متأثر می‌کند و بر روح تأثیری ندارد. بسا از اوقات مردی را می‌بینیم فقیر، مریض، با لباس مندرس، و بدون هیچ حفاظ و ملاذ، اما از لحاظ روحانی قوی. جسم او هر چه در رنج و عذاب باشد، روح او آزاد و سالم است. و غالباً مرد ثروتمندی را می‌بینیم که از لحاظ عنصری قوی و سالم است، اما روح او از شدت مرض مشرف به موت.

پس برای دیده بصیرت مشهود است که روح انسان با هیكل عنصری او بسیار متفاوت است. روح بر وضعیت واحد ثابت و خرابی به او راجع نه. ترقی و تعالی روح، مسرت و حزن روح مستقل از هیكل عنصری است.

اگر حییبی سبب سرور یا حزن ما گردد، اگر محبتی صادق یا کاذب باشد، روح متأثر می‌گردد. اگر عزیزان ما از ما دور باشند، روح محزون می‌گردد و احزان و آلام روح ممکن است در جسم اثر گذارد و ظاهر شود.

لهذا، وقتی روح از موائد قدسیه نصیب می‌برد، جسم نیز قرین مسرت

۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۰۸

۱- مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۹۱-۱۹۰

می‌گذرد؛ اگر روح در ورطه گناه افتد، جسم دچار عذاب گردد.

وقتی ما به حقیقت، ثبات، وفاداری و محبت دست پیدا می‌کنیم، مسرور هستیم؛ اما اگر با کذب، بی‌وفایی و خدعه مواجه شویم، غمگین می‌شویم.

اینها جمیع مواردی است که به روح مربوط است، و امراض جسمانی نیست. لذا، مشهود است که روح، مانند جسم، فردیت و استقلال خود را دارد. اما اگر جسم دچار تحوّل و تغییر گردد، روح لزوماً تأثیر نمی‌پذیرد. وقتی که آینده‌ای را می‌شنوید که خورشید در آن تجلی کرده، آینه می‌شکند، اما خورشید هنوز می‌درخشد. اگر قفسی که پرنده‌ای در آن است منهدم گردد، به پرنده صدمه‌ای وارد نمی‌شود. اگر زجاجی بشکند، سراج همچنان مشتعل و درخشان است.

همین امر در مورد روح انسان نیز مصداق دارد. اگر موت جسم را خراب کند، قدرت بر روح ندارد - روح ابدی است، سرمدیست، نه ولادتی دارد نه مماتی.

و اما وضعیت روح انسان بعد از موت، در آن درجه از خلوص و پاکی که در حیات این هیكل عنصری حاصل کرده باقی می‌ماند، و بعد از آزادی از جسم در بحر رحمت الهی مستغرق می‌گردد.

از لحظه‌ای که روح جسم را ترک می‌کند و به عالم سماوی وارد می‌شود، تکاملش روحانی است و این تکامل عبارتست از:

### تقرّب به خداوند

در خلقت عنصری، تکامل از مرتبه‌ای از کمال به مرتبه دیگر است. جماد با کمالات جمادی به عالم نبات می‌رسد؛ نبات، با کمالاتش، به عالم حیوان می‌رود و این جریان تداوم می‌یابد تا به عالم انسان برسد. این عالم علی‌الظاهر مشحون

از تناقضات است؛ در هر یک از این عوالم (جماد، نبات و حیوان) حیات در همان مرتبه است؛ اگرچه ارض، در مقام مقایسه با حیات انسان، بی‌جان به نظر می‌رسد، اما او هم حی است و حیات مخصوص به خود را دارد. در این عالم جمیع اشیاء زندگی می‌کنند و می‌میرند، و مجدداً در سایر اشکال حیات زندگی می‌کنند، اما در عالم روح کاملاً متفاوت است.

روح به حکم قاعده از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر ترقی نمی‌کند - فقط با رحمت و فضل الهی به او تقرّب می‌جوید.

دعا می‌کنم که جمیع ما در ملکوت الهی و به او مقرّب باشیم.<sup>(۱)</sup>

### ماهیت روح بعد از موت

«و اما ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری، غیر از انبیاء و اولیاء آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقیست یا زائل می‌شود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجمله صدمه که به مشاعر انسانی وارد می‌شود، از قبیل بی‌هوشی و مرض شدید، شعور و ادراک از او زائل می‌شود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه می‌شود که بعد او تشخص و شعوری متصور شود با آن که آلات بتامها از هم پاشیده. انتهی»

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و این که در مریض ضعف مشاهده می‌شود به واسطه اسباب مانع بوده

۱- ترجمه - خطابه ۳ نوامبر ۱۹۱۱



والا در اصل ضعف به روح راجع نه. مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضيء و روشن است، ولیکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع، مع آن که در رتبه خود مغنی بوده، ولیکن به اسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور، ولیکن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبهه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طيبة مقرب سه به کمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود.

مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود، ابداً نور او در خارج ظاهر نه، مع آن که در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضيء است، ولیکن نظر به سحاب حائله، نور او ضعیف مشاهده می شود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضيء. ولیکن این مادامیست که اسباب مانعه حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می شود. چنانچه ایامی که غمام حائلست اگرچه ارض به نور شمس روشن است، ولیکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده. همچنین است آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می شود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید. در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آن که در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمی شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد

یافت. ولیکن بعد از خروج از شجر به طراز بدیع و قوت منبع ظاهر، چنانچه در اثمار ملاحظه می شود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می شود.<sup>(۱)</sup>

"این که سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لایوصف و لاینبغی آن یذکر الا علی قدر معلوم. انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند. و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند... و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است. باری، بعد از صعود بین یدی الله حاضر می شود به هیكلی که لائق بقاء و لائق آن عالم است. این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است به علت. و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است به حق جل جلاله. طوبی للعارفین."<sup>(۲)</sup>

### مقام روح مؤمن

"این که از حقیقت نفس سؤال نمودید، آنها آیه الهیة و جوهره ملکوتیة التي عجز کل ذی علم عن عرفان حقیقتها و کل ذی عرفان عن معرفتها. آنها اول شیء حکمی عن الله موجوده و قبل الیه و تمسک به و سجد له. در این صورت به حق منسوب و به او راجع و من غیر آن به

۱- لوح عبدالرزاق، مجموعه اقتدارات، ص ۶۸

۲- لوح عبدالوهاب، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۴ / اشراقات، ص ۲۱۶



هوی منسوب و به او راجع.

الیوم هر نفسی شبیهات خلق او را از حق منع نمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را محجوب نساخت، او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور. طوبی لمن فاز بها و عرف ثمة نها و مقامها.

در مراتب نفس از اماره و لوازه و ملهمه و مطمئنه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار. قلم اعلی اقبال به ذکر این مراتب نداشته و ندارد. نفسی که الیوم لله خاضع است و به او متمسک، کلّ الأسماء أسمائها و کلّ المقامات مقاماتها.<sup>(۱)</sup>

"و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می شود، اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع؛ لعمرالله به مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است. هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است، بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می نمایند."<sup>(۲)</sup>

### مسئولیت ترقی عالم

"... اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است.

ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم. بهم تمطر السحاب و تنبت الأرض. هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

"...اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مرتبی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمایند که محتاجست به مایه و ارواح مجردة مایه عالمند. تفکر و کن من الشاکرین."<sup>(۲)</sup>

معلوم آن جناب بوده کل اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیرمشهود، بعد از کشف حجابات عن وجهها لن یبقی منها الا آیه الله الّتی اودعها الله فیها و هی باقیة الی ما شاء الله ربک و رب السموات و الارضین، تا چه رسد به مؤمن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و همچنین مؤمن باقی و حی بوده و خواهد بود و لم یزل و لایزال طائف حول مشیت الله بوده و اوست باقی ببقاء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و این مشهود است که اعلی افق بقا مقرر مؤمنین بالله و آیات او بوده و خواهد بود. ابدأ فنا به آن مقعد قدس راه نجوید. کذلک نلقى علیک

۱- لوح خطاب به محمدعلی، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۸۹

۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۸

۱- مجموعه الواح، ص ۱۶۴ / اشراقات، ص ۲۱۶

۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۸

آیات رَبِّكَ لِتَسْتَقِيمَ عَلَىٰ حَبْكٍ وَ تَكُونَ مِنَ الْعَارِفِينَ. (۱)

ترقی به سوی خداوند، لایتناهی است

”و اما ما سئلت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده؛ فاعلم أنّه يصعدُ حين ارتقائه الى أن يحضرَ بين يدي الله في هيكل لا تغيّره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عناية الله و الطافه إن القلم لا يقدر أن يتحرّك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الى مقام لا يُعرف بالبيان و لا يذكر بما في الامكان. طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم؛ أنّه يتحرّك في هواء ارادة ربّه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ عليهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين. لو يطلع احدٌ على ما قدر له في عوالم الله ربّ العرش و الثرى ليشتمل في الحين شوقاً لذاك المقام الامنع الارفع الاقدس الابهي.“ (۲)

## انعدام و تناسخ

### انعدام

”... بعضی از نفوس وجود را تجلی واقعیت یا هستی، و عدم را نبودن توصیف می‌کنند و تصوّر می‌کنند که مرگ عبارت از عدم است. این نظر اشتباه است چه که انعدام کلی مستحيل است. نهایت آن که ترکیب همیشه در معرض تحلیل یا تجزیه است. یعنی، وجود دالّ بر اجتماع عناصر مادی در یک شکل یا جسم است و عدم فقط تحلیل این اجتماع است. این قانون خلقت در اشکال بی‌انتهی و کثرت لایتناهی تجلی آن است. بعضی عناصر خلقت ترکیبی انسان را شکل دادند. لهذا، این ارتباط ترکیبی عناصر به شکل هیكل بشر در معرض تلاشی است که ما آن را مرگ می‌خوانیم، اما خود عناصر بعد از تجزیه بالاتغییر باقی می‌مانند. لذا، انعدام کامل مستحيل است و وجود ابداً نمی‌تواند عدم شود. این معادل آن است که مثلاً بگوییم نور به تاریکی تبدیل می‌شود که بدیهی است نادرست و محال است. چون وجود به عدم تبدیل نمی‌شود، ژس مرگی برای انسان وجود ندارد، بلکه انسان ابدی و سرمدی است. دلیل عقلی بر این آن که ذرات عناصر مادبى از شکلی از وجود قابل انتقال به شکل دیگر هستند، از مرتبه و عالمی به عالم دیگر، بالاتر یا پایین‌تر انتقال می‌یابند. فی‌المثل، یک ذره خاک یا غبار ارض ممکن است از عوالم مختلفه عبور کند، با ادغام متوالی در اجسام موجودات آن عوالم، از عالم جماد تا عالم انسان انتقال یابد. یک زمان وارد ترکیب و تکوین جماد یا سنگ می‌شود؛ بعد به عالم نبات جذب می‌شود و از اجزاء تشکیل دهنده جسم و بافت شجر می‌شود؛ بعد به عالم حیوان تخصیص می‌یابد و در زمانی دیگر در هیكل انسان مشاهده می‌شود. در تمام این مراتب انتقال در عوالم

۱- لوح هادی، مجموعه الواح، ص ۳۵۵

۲- اشراقات، ص ۲۱۵ / مجموعه الواح، ص ۱۶۳



مختلف از شکلی از وجود امکان به شکل دیگر، وجود خود به صورت ذره را حفظ می‌کند و ابتدا معدوم نمی‌شود و به مرتبه عدم تنزّل نمی‌کند.<sup>(۱)</sup>

پس، عدم عبارت عنوانی است که برای بیان تغییر شکل استفاده می‌شود، اما این تغییر و تحوّل را ابتدا نمی‌توان انعدام تلقی کرد، چه که عناصر ترکیب همیشه موجود و حاضرند همانطور که در سفر ذره در عوالم متوالی، بدون این که آسیبی ببینند، مشاهده شد؛ پس مرگ وجود ندارد و زندگی ابدی است. به عبارت دیگر، وقتی ذره وارد ترکیب درخت شد، در عالم جماد مرد و وقتی که به مصرف حیوان رسید، در عالم نبات مرد و همینطور ادامه داد تا به عالم انسان انتقال یافت یا تبدیل شد؛ اما در طول مراحل انتقال در معرض تحوّل بود نه انعدام. لذا، مرگ را می‌توان در مورد تغییر یا انتقال از مرتبه‌ای به مرتبه یا شرایط دیگر به کار برد. در عالم جماد، روح وجود موجود بود؛ در عالم گیاه حیات و نظام به صورت روح حیوانی مجدداً ظاهر شد؛ بعد به روح حیوانی واصل شد و بالاخره طالب روح انسانی گشت. اینها مراتب و تحولاتند نه انعدام و نابودی؛ و این دلیل عقلی است که انسان ابدی و سرمدی است.<sup>(۲)</sup>

مفهوم انعدام عاملی برای تحقیر انسان، برای ذلّت و حقارت انسان، منشأ خوف و نکبت انسان است. سبب تشنّت و تضعیف فکر انسان است در حالی که درک وجود و استمرار سبب ارتقاء آرمانهای متعالی، تأسیس بنیانهای ترقی بشر و سبب توسعه فضائل آسمانی شده است. لهذا، انسان باید افکار

مربوط به عدم و مرگ را که کاملاً تصوّری است کنار گذارد و خود را ابدی بداند و در اراده الهی از خلقتش سرمدی شمرد. او باید از تصوّراتی که سبب تحقیر روح انسانی می‌شود اعراض نماید تا روز به روز و ساعت به ساعت بیشتر ترقی کند و ادراک روحانی او نسبت به استمرار حقیقت انسانی تعالی بیشتر یابد. اگر به افکار مربوط به عدم مداوم نماید، لیاقت و کفایت بالمره از او سلب شود؛ با قدرت اراده ضعیف، تمایل او به ترقی تقلیل یابد و کسب فضائل انسانی بکلی متوقف شود.<sup>(۱)</sup>

### تناسخ

"... شما از من دلایل و براهین امتناع تناسخ می‌جوئید... اول برهان امتنان این است که ظاهر عنوان باطن است و مُلک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرّر نیابد، چه که هیچ کائنی از کائنات به دیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه. آیت توحید در جمیع اشیاء موجود و پدید. اگر خزائن وجود مملوّ از دانه گردد، دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی. لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حقّ در جمیع کائنات مشهود، پس تکرّر تجلی واحد ممتنع و محال. لهذا تناسخ که تکرّر ظهور روح واحد به ماهیت و شوون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیرممکن و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرّر به تجلی واحد محال و ممتنع، پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرّر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل. زیرا ناسوت مطابق

۱- ترجمه - خطابه ۴ مه ۱۹۱۲

۲- ترجمه - همان مأخذ

۱- ترجمه - همان مأخذ



ملکوتست.

ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح، یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار به بار آوردند. این را تکرر نوع گویند... شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد، آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود نموده، بلکه از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود...<sup>(۱)</sup>

"اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح به منتهای کمال در او ظاهر شود، این نیز تصوّر محض است، زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه، زیرا جوهر نقص به عود و رجوع حقیقت کمال نگردد؛ ظلمت صرف به عود و رجوع مصدر نور نشود؛ حقیقت عجز به رجعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه به عود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود... پس معلوم شد که تکرر و رجوع به عالم ناسوتی مورت کمال نشود و این تصوّر را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار."<sup>(۲)</sup>

"عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید. بلکه به فیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت

انسان به سیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه به تکرر و رجوع. این صدف هر در و خزف که در کمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یک مرتبه بروید خار یا گل به بار آرد، احتیاج به انبات ثانی نیست و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم به خط مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی."<sup>(۱)</sup>

"در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود... مقصود انبیای الهی از رجوع ذاتی نیست، بلکه رجوع صفات است. یعنی رجوع مظهر نیست، رجوع کمالاتست. در انجیل می فرماید که یحی بن زکریا حضرت ایلیاست. از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود"<sup>(۲)</sup>

۱- مفاوضات، ص ۲۰۹

۲- همان، ص ۲۱۰

۱- همان، ص ۲۱۱

۲- همان، ص ۲۱۳

## ترقی در عوالم الهی

### عوالم الهی

”و اما ما سئلت من العوالم فاعلم بأنّ لله عوالم لانهاية بما لانهاية لها و ما أحاط احدُ بها الا نفسه العليم الحكيم. تفكر في النوم و انه آية الاعظم بين الناس لو يكونن من المتفكرين. مثلاً انك ترى فو نومك امراً في ليل و تجده بعينه بعد سنة او سنتين او ازید من ذلك او اقل و لو يكون العالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت هذا العالم الذي تكون فيه فيلزم ما رأيت في نومك يكون موجوداً في هذا العالم في حين الذي تراه في النوم و تكون من الشاهدين. مع انك ترى امراً لم يكن موجوداً في العالم و يظهر من بعد اذا حَقَّقَ بأنّ عالم الذي أنت رأيت فيه ما رأيت يكون عالماً آخر الذي لا له اول و لا آخر و انك ان تقول هذا العالم في نفسك و مستوی فیها بامر من لدن عزیز قدیر لِحَقِّ و لو تقول بأنّ الرّوح لما تجرد عنالعلائق في النوم سيره الله في عالم الذي يكون مستوراً في سرّ هذا العالم لِحَقِّ و انّ لله عالم بعد علام و خلق بعد خلق و قدر في كلّ عالم ما لا يحصيه احدُ الا نفسه المحصى العليم و انك فكر فيما القيناك لتعرف مرادالله ربك و رب العالمين و فيه كنز اسرارالحكمة.“<sup>(۱)</sup>

## روح در جميع مراتب سير کند

”حکمت ظهور روح در جسد اینست؛ روح انسانی ودیعه رحمانیست، باید جميع مراتب را سير کند، زیرا سير و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالاتست. مثلاً انسان چون در اقالیم و ممالک مختلفه متعدده به قاعده و ترتیب سير و حرکت کند، البته سبب اکتساب کمال است. زیرا مشاهده مواقع و مناظر و ممالک نماید و اکتشاف شؤون و احوال سائر طوائف کند و مطلع به جغرافیای بلاد شود و صنایع و بدایع ممالک اکتشاف کند و اطلاع بر روش و سلوک و عادات اهالی نماید... و بر سیاست حکومت و استعداد و قابلیت هر مملکت اطلاع حاصل نماید. به همچنین روح انسانی چون سير در مراتب وجود کند و دارنده هر رتبه و مقام گردد، حتی رتبه جسد البته اکتساب کمالات نماید.“<sup>(۱)</sup>

## مراتب سه گانه وجود

”بدان که مراتب وجود متناهی است، مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت. لکن کمالات الهیه و امکانيه غيرمتناهی است، زیرا کائنی از کائنات نیابی که مافوق آن تصور نتوانی... چون فیض الهی نامتناهی است، کمالات انسانی غيرمتناهی است... ولی هر کائنی از کائنات از برای او رتبه ای است که تجاوز از آن مرتبه نتواند؛ یعنی آن که در رتبه عبودیت است، هر چه ترقی کند و تحصیل کمالات غيرمتناهی نماید، به رتبه ربوبیت نمی رسد.“<sup>(۲)</sup>

”انسان ... چون به اشرف مقامات عالم انسانی رسد آن وقت دیگر ترقی

۱- لوح وفا، آثار قلم اعلی ج ۴، ص ۳۵۵

۱- مفاوضات، ص ۱۵۳

۲- مفاوضات، ص ۱۷۴



در مراتب کمالات دارد نه رتبه، زیرا مراتب منتهی شود لکن کمالات الهیه غیرمتناهی است. پیش از خلع این قالب عنصر و بعد از خلع، ترقی در کمالات دارد نه در رتبه. مثلاً کائنات منتهی به انسان کامل گردد، دیگر یک موجودی بالاتر از انسان کامل نیست. لکن انسان که به رتبه انسان رسید، دیگر ترقی در کمالات دارد، نه در رتبه. چه که دیگر رتبه‌ای بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال به آن رتبه کند، فقط در رتبه انسانی ترقی دارد، زیرا کمالات انسانی غیرمتناهی است. مثلاً هر قدر عالم باشد مافوق آن تصوّر گردد و چون کمالات انسانی غیرمتناهی است، پس بعد از صعود از این عالم نیز ترقیات در کمالات تواند نمود.<sup>(۱)</sup>

### انسان باید خود را در این جهان آماده کند

"و الذی عمل بما أمر به یصلین علیه المألی الأعلی و الجنة العلیا و اهل خباء العظمة بامر الله العزیز الحمید..."<sup>(۲)</sup>

"در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی به این عالم حاصل کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود؛ چشم لازم داشت در این عالم، در عالم رحم حاصل نمود؛ گوش لازم داشت در این عالم، در عالم رحم پیدا کرد؛ جمیع قوایی که در این عالم لازم بود، در عالم رحم تحصیل کرد. در عالم رحم مهیای این عالم شد و به این عالم که آمد دید که

جمیع قوای لازمه مهیا است، جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده؛ پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج، باید تهیّه و تدارک آن در اینجا بیند. همچنان که در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آن است، پیدا نمود، همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم، یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند؛ در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است؟ چون آن عالم عالم تقدیس است، عالم نورانیت است، لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم، در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم، جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است، حاصل نموده است.

واضح است که آن عالم عالم انوار است، لهذا نورانیت لازم است؛ آن عالم عالم محبت الله است، لهذا محبت الله لازم؛ آن عالم عالم نفثات روح القدس است، لهذا باید در این عالم درک نفثات روح القدس نمود؛ آن عالم عالم حیات ابدی است، در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود. انسان به تمام همّت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید به دست آورد و آن این است:

اول معرفت الله؛ ثانی محبت الله؛ ثالث ایمان؛ رابع اعمال خیریه؛ خامس جانفشانی؛ سادس انقطاع؛ سابع طهارت و تقدیس. و تا این قوی را پیدا نکند و

۱- مفاوضات، ص ۱۷۸

۲- بیان حضرت بهاء الله در صفحه ۲۱۸ بهاء الله و عصر جدید طبع برزیل



این امور را حاصل ننماید البتّه از حیات ابدیّه محروم است. اما اگر به معرفت الله موفق گردد و به نار محبت الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و سبب محبت بین بشر شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد البتّه تولّد ثانی یابد و به روح القدس تعمید گردد و حیات ابدیّه مشاهده کند.<sup>(۱)</sup>

”و اما در خصوص سؤال شما که آیا جمیع ارواح از حیات ابدیه نصیب برند یا خیر؛ بدان که این نفوس از حیات ابدی که حضرت الوهیت در آن روح حیات دمیده بهره‌مند گردند و جمیع جز آنها از اموات محسوبند - عاری از حیاتند، همانطور که حضرت مسیح در متون انجیل توضیح فرموده است. هر نفسی که خداوند دیده بصیرتش را گشوده باشد ارواح را بعد از اضمحلال جسد در مقام و موقف خود مشاهده می‌نماید. مسلماً آنها حی و زنده در حضور پروردگار خود موجودند و او نفوس مرده را نیز مستغرق در ورطه‌های مهلک مشاهده می‌کند. پس بدان که محققاً جمیع ارواح به فطرت الهی خلق شده‌اند و جمیع در حین تولّد در کمال خلوص و پاکی هستند. اما بعد، با کسب کمالات یا نقائص با یکدیگر متفاوت می‌شوند. معرّذا، کائنات، با تداوم خلقت، در عالم وجود دارای مراتب مختلفند، چه که استعدادها متفاوت است، اما جمیع آنها نفوس جیّده خالصه هستند، بعد، آلوده و ناپاک می‌شوند. اگرچه مراتب مختلفه در خلقت وجود دارد، اما جمیع آنها مفیدند. به هیكل بشری نگاه کن، اعضاء و اجزایش را ملاحظه می‌کنی. در میان آنها چشم، گوش، بینی، دهان، دستها و انگشتان را مشاهده می‌کنی. علیرغم تفاوت‌هایی که بین این اعضاء وجود دارد، جمیع آنها در عالم

۱- خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۰

مناسب خود مفید و سودمندند. اما اگر یکی از آنها از نظم و ترتیب خارج شود باید راه علاجی یافت و اگر ادویه معالجه نتواند، قطع آن عضو لازم می‌آید.<sup>(۱)</sup>

### ترقی بعد از موت

سؤال: روح انسانی یعنی نفس ناطقه بعد از صعود از این عالم فانی به چه وسائلی ترقی یابد؟

جواب: گ‌ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهبت ربّانی و یا به طلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی و یا به سبب خیرات و مبرّات عظیمه که به نام او مجری گردد حاصل شود.<sup>(۲)</sup>

”چون روح انسانی بعد از خلع این قالب عنصری حیات جاودانی دارد البتّه شیء موجود قابل ترقی است، لهذا از برای انسان بعد از وفات طلب ترقی و طلب عفو و طلب عنایت و طلب مبرّات و طلب فیوضات جائز است، چه که وجود قابل ترقی است؛ این است که در مناجات‌های جمال مبارک به جهت آنان که عروج کرده‌اند، طلب عفو و غفران شده است. و از این گذشته همچنان که خلق در این عالم محتاج به حق هستند در آن عالم نیز محتاج هستند؛ همیشه خلق محتاج است و حق غنی مطلق، چه در این عالم و چه در آن عالم.

۱- ترجمه - لوح مبارک حضرت عبداله‌اء خطاب به توماس بریکول مندرج در

صفحه ۴۵۳ جلد ثانی *Tablets of Abdu'l-Baha*

۲- مفاوضات، ص ۱۸۱

و غنای آن عالم تقرّب به حقّ است؛ در این صورت یقین است که مقربان درگاه الهی را شفاعت جائز و این شفاعت مقبول حقّ. اما شفاعت در آن عالم مشابهت به شفاعت این عالم ندارد، کیفیتی دیگر است و حقیقتی دیگر که در عبارت نگنجد.<sup>(۱)</sup>

### ایمان در حین مرگ

"ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاً اعلی شتابد و بسا مطیع مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفر درکات نیران مقرّ یابد."<sup>(۲)</sup>

### خودکشی

"از مصیبت کبری وفات قرین محترمت مرقوم نموده بودی؛ آن وجود محترم از حوادث و حالات دنیا آنقدر دلنگ شد که نهایت آرزوی نجات از دنیا داشت. این خاکدان فانی چنین است، مخزن آرام و محن است؛ غفلت است که انسان را نگه می‌دارد و الا هیچ نفسی در این عالم راحت نیست، از ملوک گرفته تا به مملوک برسد. اگر یک جام شیرین دهد، در عقب صد جام تلخ دارد. این است شأن این دنیا. لهذا انسان عاقل به حیات دنیویّه تعلقی ندارد و اعتمادی ننماید، بلکه در بعضی اوقات بی‌نهایت آرزوی وفات کند تا از این اکدار و احزان نجات یابد، چنانچه بعضی از شدت اکدار انتحار نمایند.

شما از جهت او مطمئن باشید که غرق دریای عفو و غفران گردد و مظهر

۱- مفاوضات، صص ۱۷۴-۱۷۵ ۲- ایقان، ص ۱۵۰

لطف و احسان شود."<sup>(۱)</sup>

### شفاعت برای ترقی ارواح

"موهبت شفاعت از کمالاتی است که به مقربان درگاه الهی و مظاهر ربانیه تعلق دارد... مؤمنین به انبیاء نیز می‌توانند طلب مغفرت جهت نفوس نمایند. پس نباید گمان نمائیم نفوسی که از حقّ غافل‌اند و در گناه و عدم ایمان مرده‌اند در عذاب ابدی و هلاکت‌اند چه که قوه نافذه شفاعت در حقّ همیشه موجود است...

اغنیاء روحانی در عالم بالا فقرا را مساعدت کنند، چنانچه در این عالم اغنیاء فقرا را مساعدت نمایند. در جمیع عوالم همه مخلوق خدا هستند و به فضل او محتاج. هرگز از عنایت و رحمت مستغنی نبوده و نخواهند بود و چون کلّ محتاج حق هستند هر قدر بیشتر تضرّع و مناجات کنند غنی‌تر گردند. در آن عام متاعی و غنائی و مساعدت و کمکی جز شفاعت نیست. پس نفوسی که هنوز ترقی کامل ننموده‌اند، اول به واسطه تضرّع و ابتهال با دعای مقدّسین تحصیل ترقی نمایند و بعد به واسطه دعا و رجای خود می‌توانند ترقی کنند."<sup>(۲)</sup>

### غفران گناهان

"حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده‌اند ممکن است تغییر نمایند، یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهی است نه به عدل؛ زیرا فضل اعطاء

۱- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۹۵

۲- لوح حضرت عبدالبهاء به مسیس روزنبرگ، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۱۷

بدون استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق. چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حق این نفوس دعا نمائیم، همین طور در عالم دیگر هم که ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستن؟ پس در آن عالم هم می توانند ترقی کنند، همچنان که در اینجا می توانند به تضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم می توانند طلب غفران نمایند، به تضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم به واسطه تضرع و ابتهاج یا دعای مقدسین تحصیل ترقی می نمایند، بهمچنین بعد از فوت نیز به واسطه دعا و رجا خود می توانند ترقی کنند، علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند.<sup>(۱)</sup>

## حدیقه الهی

### مرگ نوزادان و خردسالان

رضوانیه خانم حکایت می کردند که وقتی فرزندشان بیمار شد، حضرت مولی الوری آمدند و دو گل رُز صورتی رنگ به کودک دادند، بعد، رو به مادر کردند و با لحنی آهنگین مشحون از عشق و محبت فرمودند، "صبور باش."

شامگاه آن روز کودک درگذشت.

حضرت مولی الوری فرمودند، "رضوانیه، حدیقه خداوند وجود دارد. افراد بشر درختانی هستند که در آن باغ رشد می کنند. باغبان والد آسمانی ماست. وقتی او مشاهده می کند که نهالی کوچک در جایی است که برای رشد و نمو او خیلی کوچک است، جایی مناسب و زیباتر برای او تدارک می بیند که در آنجا بتواند رشد کند و ثمر بیاورد. او آن نهال کوچک را پیوند می زند. سایر درختان شگفت زده می گویند، 'این درخت کوچک زیبایی است. چرا باغبان آن را از ریشه در می آورد؟' فقط باغبان الهی علتش را می داند. تو گریه می کنی، رضوانیه، اما اگر می توانستی زیبایی مکانی را که اکنون او در آنجا است ببینی، دیگر محزون نبودی. کودک تو الآن مانند پرنده ای آزاد است و نغمات سرور انگیز الهی را ترنم می کند. اگر می توانستی آن باغ مقدس را ببینی، دیگر راضی نبودی که در روی زمین بمانی. اما اینجا محلی است که تو باید وظیفهات را انجام بدهی."<sup>(۱)</sup>



"از فوت آن جوان محبوب و فراقش از شما نهایت حزن و الم دست داد، چه که در دوران شکوفایی عمرش و عنفوان شباب به آشیانهٔ آسمانی پرواز کرد. اما چون از این لانهٔ آلام و احزان رهایی یافت و به آشیانهٔ ابدی در ملکوت توجه نمود و از عالم تیره و تنگ خلاصی یافت و به عالم مقدس نورانی شتافت، موجب تسلی قلوب ماست.

در این وقایع محزن اثر حکمت‌های مکنونهٔ الهی مستور. بدان می‌ماند که باغبان مهربان نهال تازه و تر را از مکانی تنگ به نقطه‌ای وسیع انتقال دهد. این انتقال موجب پژمردگی نشود، نهال را ضعیف و نابود نکند، بلکه موجب رشد و نمو آن شود، لطافت و طراوت یابد و خضارت جوید و بار و ثمر دهد. این سرّ مکنون بر باغبان مشهود و معلوم، حال آن که نفوسی که نسبت به این فضل جاهل، تصور کنند که باغبان از شدت خشم و غضب آن نهال را از ریشه در آورده. اما از برای نفوسی که به این حقیقت واقف، سرّ مکنون حقیقت مشهود است و حکم مقدر فضل محتوم است. پس، از صعود آن طیر وفا محزون مباش و مغموم مگردع بلکه در جمیع اوضاع و احوال به دعا مشغول شو و برای آن جوان عفو و غفران و ترقی مدارج طلب نما.

امیدوارم به منت‌های صبر و سکون و رضا و تسلیم و تفویض در ساحت احدیت واصل گردید و طلب عفو و غفران نمایید. امید از فیوضات نامتناهی الهی آن است که این ورقای حدیقهٔ وفا را بر شاخسار ملا اعلیٰ منزل و مادی بخشد تا به احسن الحان به مدح و ثنای ربّ الأسماء و الصفات پردازد." (۱)

۱- ترجمه - لوح حضرت عبدالبهاء مندرج در ص ۳۷۹ Baha'i World Faith

"و اما در خصوص اطفال، نوزادان و ضعفایی که در ید ظالمین مبتلا شده‌اند، در این امر حکمت‌های بالغه موجود و این موضوع از اهمیت عظیم برخوردار است. باری، برای این نفوس در عالم بعد مکافات موجود، و تفصیل بسیار به این موضوع مربوط است. این رنج و الم برای این نفوس اعظم رحمت الهی است. شبهه‌ای نه که رحمت پروردگار احسن و ارجح از جمیع راحتی و سکون در این عالم و رشد و ترقی در این جهان فانی." (۱)

سؤال: اطفالی که پیش از بلوغ صعود نمایند یا قبل از وعده از رحم سقوط کنند، حال اینگونه اطفال چسانست  
جواب: "این اطفال در ظلّ فضل پروردگارند، چون سیئاتی از آنان سر نزده و به اوساخ عالم طبیعت آلوده نگردیده‌اند، لهذا مظاهر فضل گردند و لحظات عین رحمانیت شامل آنها شود." (۲)

### ارادهٔ تو، ای پروردگار من، نه ارادهٔ من

"ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضا واقع شود، دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است، البته

۱- ترجمه - Tablets of Abdu'l-Baha، ج ۲، ص ۳۳۷

۲- مذاکرات، ص ۱۸۱

به جمیع آنها رسیده فائز گردید. (۱)

خداوند عزیز غفور است. (۱)

”قولى الهى الهى اودعت عندى امانة من عندك و اخذتها  
بارادتك ليس لامتك هذه ان تقول ليم و بيم لانتك محمود فى فعلك و  
مطاع فى امرك. اى رب ان امتك هذه متوجهة على فضلك و عطائك  
قدر لها ما يقرب بها اليك و ينفعها فى كل علم من عوالمك. انتك انت  
الغفور الكريم. لا اله الا انت الامر القديم.“ (۲)

### باغی که جوانی می بخشد

زنی، مغموم و مأیوس نزد حضرت عبدالبهاء آمد و گفت، ”تمنا دارم  
شک و تردید مرا برطرف کنید، مرا تسلی و آرامش دهید، من شوهر محبوبم  
را از دست دادم.“

حضرت عبدالبهاء جواب دادند، ”اگر یک باغچه گل سوسن بزنی (۳)  
داشته باشید و خیلی به آن علاقمند باشید و مواظبت کنید، آنها نمی توانند شما را  
ببینند، از مراقبت شما هم ناآگاهند، با این همه به علت مراقبت مشفقانه، شکوفا  
می شوند و گل می دهند. همین در مورد همسر شما هم مصداق دارد. شما  
نمی توانید او را ببینید، اما تأثیر محبت آمیز او شما را احاطه کرده، او مراقب  
شماست، ناظر بر حال شماست. نفوسی که به حقیقه الهی رفته اند، در آنجا برای  
ما دعا می کنند، همانطور که ما اینجا برای آنها دعا می کنیم.“ (۳)

”يا أمة الله، المتضرع الى الملكوت الأعلى از امتحانات الهیه محزون مباش  
و از شدائد و مصائب مغموم مگرد؛ به خداوند توجه نما و در کمال خضوع و خشوع  
به ساحت او دعا کن تا در تحمل هر شدت و حدتی، در جمیع اوضاع و احوال راضی  
و از هر سختی و دشواری شاکر باشی. شبهه ای نبوده و نیست که خدایت حبیب  
اماء صابرة مؤمنة مستقیمه است. آنها را با امتحانات و افتتانات مقرب درگاهش  
سازد.“

از فراق پسر محبوبت محزون مباش. او از این جهان تاریک و تنگ که  
مخاط به ظلمت احزان نامحدود است، به ملکوتی وسیع، نورانی، پرمسرت و  
جمیل پرواز نمود. خداوند او را از چاه تاریک رهانید و به اوج افلاک رسانید. او را  
بال و پری بخشید تا به اوج آسمان سرور پرواز کند. یقین است که رحمت عظیم

یک روز دیگر زنی نزد حضرت عبدالبهاء آمد و رؤیایی را برای ایشان  
تعریف کرد:

- ۱- ترجمه - لوح حضرت عبدالبهاء *Tablets of Abdu'l-Baha* ج ۱، ص ۵۰
- ۲- *lily of the valley* - گونه ای سوسن که دارای گل های سفید کوچک و بوی  
بسیار مطبوع است. این گونه سوسن در اردیبهشت ماه گل می دهد و گل های آن معمولاً  
به شکل خوشه یک طرفی است. (فرهنگ معین)
- ۳- شاهراه منتخب، ص ۲۱۵

۱- لوح احمد فارسی، مجموعه الواح، ص ۳۲۹ / دریای دانش، ص ۱۲۵

۲- مجموعه اشراقات، ص ۲۸۴



"مولای من، دیشب خواب دیدم که در باغ بسیار زیبایی بودم، آنقدر زیبا که به نظر می‌رسید کامل‌ترین و ماهرترین باغبانها هم قدرت نداشتند چنین باغی را به وجود بیاورند. در این باغ دختر زیبایی را دیدم که حدود نوزده سال داشت و گلها را نوازش می‌کرد. وقتی که من وارد شدم سر زیبایی را بالا گرفت و با آغوش گشوده به طرف من آمد، گویی از ملاقات من بسیار مسرور بود و می‌خواست محبت خودش را ابراز کند. با تعجب به او نگاه کردم، و بعد شباهت تکان دهنده‌ای بین او و دختر کوچکم دیدم که سالها پیش از دست دادم."

حضرت عبدالبهاء لبخند معجزه‌آمیزشان را بر لب آوردند و فرمودند: "فرزند من، به شما اجازه داده شد دخترتان را در وضعیتی که الان دارد ببینید، یعنی در حال قدم زدن در حدیقه مقدس یکی از عوالم الهی. این فضل خداوند به شماست. مسرور و مشعوف باش." (۱)

وقتی که مادرم از یک عالم الهی به عالم دیگر "تحول عظیمش" را یافت، حضرت عبدالبهاء لوح بسیار زیبایی خطاب به من نازل فرمودند و در طی آن درباره مادرم که "در حدیقه حیات بخش" است بیاناتی فرمودند. روزی یکی از دوستان، که هنوز از این لوح مبارک خبری نداشت، درباره رؤیایی روشن و زنده که در آن مادرم را دیده بود صحبت کرد. او مادرم را می‌شناخت و بسیار دوست می‌داشت. او می‌گفت، "به نظرم آمد که در باغ بسیار عالی و قشنگی بودم. در این باغ انواع گل‌های نادر و زیبا شکوفا بودند.

۱- همان، صص ۲۱۶-۲۱۵

دختر جوانی در میان گفها قدم می‌زد. به نظر می‌رسید از این که در باغ زیبایی است به نحوی غیر قابل بیان مسرور بود. موقعی که به ترنم مشغول بود، صدایش از جذبه‌ای برخوردار بود که آثار سرور بی‌منتھی در آن احساس می‌شد. به نغمه پرنندگان گوش می‌کرد و عطر گلها طوری استنشاق می‌کرد که گویی روح خود را با عطر آنها انباشته می‌ساخت. ناگهان به طر من برگشت، گویی احساس کرد کسی غیر از خودش در آنجا است. دختر جوانی که بالبخندی مسحورکننده به طر من برگشت، مادرت بود، در کمال جوانی و زیبایی." (۱)

**عکس العمل حضرت بهاء الله موقع درگذشت پسر جوانشان**

"هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فديناه في السجن الاعظم بذلك ارتفع نحيب البكاء من اهل سرادق الأبهي و نوح الذين حبسوا مع الغلام في سبيل الله مالک يوم الميعاد في مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذکر ربه مالک الامم يدع الناس الى الله العزيز الوهاب هذا يوم فيه استشهد من خلق من نور البهاء اذ كان مسجوناً بايدي الاعداء" (۲)

عليک يا غصن الله ذکر الله و ثنائہ و ثناء من فی جبروت البقاء و ثناء من فی ملکوت الأسماء. طوبی لک بما وفیت میثاق الله و عہدہ الی

۱- همان، ص ۲۱۶

۲- کتاب "حضرت بهاء الله"، تألیف محمد علی فیضی، ص ۲۲۶

آن فدیت نفسک ؤمام وجه ربک العزیز المختار...<sup>(۱)</sup>

ما یکدیگر را باز خواهیم شناخت

"سبحانک اللهم یا الهی ترانی بین ایادی الأعداء و الابن محمراً  
بدمه امام وجهک یا من بیده ملکوت الاسماء. ای رب فدیت ما  
اعطیتنی لحيوة العباد و اتحاد من فی البلاد."<sup>(۲)</sup>

همچون روحی واحد  
"و اما ما سئلت من الأرواح و اطلاع بعضها علی بعض بعد  
صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذین استقروا علی السفینظ الحمراء  
اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و  
سعدون کأنهم نفس واحدة الاة أنهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم  
العارفون کذلک قضی الامر من لدن علیم حکیم. اهل بهاء که در سفینه  
الهیّه ساکنند کلّ از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و  
معاشر. این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است. نفوسی که در  
یک درجه واقفند، مطلعند از کمیات و کیفیات و درائج و مقامات یکدیگر  
و نفوسی که در تحت این نفوس واقعدند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات  
نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند. لکل نصیب عند ربک طوبی لنفس  
توجه الی الله و استقام فی حبه الی أن طار روحه الی الله الملك المقتدر  
الغفور الرحیم و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات  
عنهم و ینوحون و یتضرعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم.  
این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطلع به افعال و  
اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن  
حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اصحاب ضلال را  
خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه...<sup>(۱)</sup>

۱- "حضرت بهاء الله، تألیف ریاض قدیمی، ص ۱۱۳

۲- همان، ص ۱۱۴

۱- مجموعه اقتدارات، ص ۲۲۸



## ما یکدیگر را خواهیم شناخت و به یاد خواهیم آورد

«و اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید. البته آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم‌رتبه را نماید. مثالش وقتی که انسان در عالم رحم بود حجاب در بصر داشت و جمیع اشیاء مستور و چون از عالم رحم تولد شد به این جهان، این عالم بالنسبه به عالم رحم عالم کشف و شهود است. لهذا مشاهده جمیع اشیاء را به بصر ظاهر می‌نماید. به‌همچنین چون از این عالم به عالم دیگر رحلت کرد، آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکتشف گردد. در آن عالم به نظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد.»<sup>(۱)</sup>

«اسرار و رموزی که انسان در این عالم ترابی از آن غافل است در عالم ملکوت کشف کند و بر اسرار حقیقت اطلاع یابد و به طریق اولی نفوسی را که معاشر و موافق بوده خواهد شناخت. البته نفوس مقدسه با چشمی پاک و بصیرتی تابناک به عنایات الهیه در ملکوت انور محرم اسرار و به موهبت مشاهده حقیقت هر نفسی از اخبار مستفیض و برخوردار ... فرق و تمیز بین نفوس البته بعد از صعود از این عالم فانی واضح گردد، اما این تمیز نه از حیثیت مکان است، بلکه بالنسبه به عالم جان و وجدان است. زیرا ملکوت الهی مقدس از زمان و مکان است، عالمی دیگر و جهانی دیگر است. یقین بدان در عوالم الهیه یاران روحانی یکدیگر را بشناسند و انیس و مونس همدیگرند؛ ولی انس روحانی دارند و

۱- امر و خلق، ج ۱، ص ۲۹۱

همچنین اگر نفس دیگری را دوست داشته باشد در عالم ملکوت فراموس نشود و حتی در آنجا حیاتی را که در این عالم داشتی فراموش ننمائی.»<sup>(۱)</sup>

## جدایی موقت است

«چرا مغموم و محزونی؟ این جدایی موقت است و این دوری و حزن چند روزی دوام خواهد داشت. تو او را در ملکوت الهی خواهی یافت و به وصال ابدی نائل خواهی گشت. انس و الفت عنصری فانی است، اما ارتباط آسمانی ابدی است. هر زمان که وصال ابدی و لایتناهی را به یاد آوری تسلی خاطر یابی.»<sup>(۲)</sup>

۱- نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از صفحه ۲۱۳ بهاء‌الله و عصر جدید

۲- ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء در صفحه ۱۹۹ Tablets 1

## انطباق دو عالم و تأثیر دعا

### عوالم الهی با هم منطبقند

"عوالم الهی با یکدیگر در نهایت توافق و انطباقند. هر جهانی در این عالم نامحدود به مثابه آینه‌ای است که تاریخ و ماهیت تمام آنچه که جز اوست منعکس می‌سازد. عالم عنصری نیز در انطباق کامل با عالم روحانی و یا الهی است. عالم ماده تجلی ظاهری یا تصویری از ملکوت حقیقی روح است."<sup>(۱)</sup>

'یکی از دوستان پرسید، "چگونه باید منتظر مرگ بود؟" حضرت عبدالبهاء جواب دادند، "چگونه منتظر پایان هر سفری هستید؟ با امید و انتظار. انتهای این سفر دنیوی نیز همانطور است. در عالم بعد انسان خود را آزاد از بسیاری ناتوانی‌هایی که از آن رنج می‌برد مشاهده خواهد کرد. نفوسی که از دروازه مرگ گذشته‌اند، برای خود عالمی دارند. آنها از ما جدا نشده‌اند؛ کار آنها در ملکوت کار ماست، اما مقدس از مکان و زمان است. در عالم ما، زمان با خورشید محاسبه می‌شود. وقتی طلوع و غروب نباشد، آن نوع زمان برای انسان وجود ندارد. شرایط نفوسی که صعود کرده‌اند با شرایط نفوسی که هنوز در این عالم عنصری هستند، متفاوت است اما جدایی واقعی وجود ندارد. در دعا تلفیقی از شرایط و مقامات وجود دارد. برای آنها دعا کنید همانطور که آنها برای شما دعا می‌کنند."<sup>(۲)</sup>

## تأثیر دعا

"... ادعیه مخلصانه همیشه تأثیر دارد لهذا در عالم دیگر نفوذش شدید است، هرگز انقطاع و فصلی نیست بین ما و نفوسی که در آن عالم‌اند ولکن تأثیرات حقیقیه معنویه‌اش در عالم دیگر است نه در این دنیا."<sup>(۱)</sup>

"در ایجاد قانون الهی چنین بوده که ضعیف امیدش به قوی است. به نفوسی که توجه می‌کنید ممکن است واسطه قدرت الهی باشند حتی وقتی که در همین دنیا هستند، ولکن معطی قوه به جمیع خلق یگانه روح مقدس الهی است."<sup>(۲)</sup>

### مکالمه روح

'سؤال: آیا روحی که به جهان بعد رفته می‌تواند با نفسی که هنوز در این جهان است مکالمه کند؟  
جواب: "مکالمه می‌تواند برقرار شود، اما نه مانند مکالمه ما. تردیدی نیست که قوای عالم بالا با قوای این عالم تأثیر متقابل دارند. قلب انسان به روی الهامات الهیه مفتوح است؛ این ارتباط روحانی است. درست همانطور که در عالم رؤیا با دوستی مکالمه می‌کند اما زبان ساکت است، مکالمه روح نیز همانطور است. انسان می‌تواند با نفسش که درون اوست مکالمه کند و بگوید، این کار را بکنم؟ آیا صلاح است فلان کار را انجام دهم؟ مکالمه با نفس والاتر و برتر نیز

۱- ترجمه - خطابه ۱۷ اوت ۱۹۱۲

۲- ترجمه - *Abdu'l-Baha in London* ص ۹۵

۱- نقل ترجمه بیانات حضرت عبدالبهاء از صفحه ۲۱۸ بهاء‌الله و عصر جدید

۲- نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از صفحه ۲۱۸ بهاء‌الله و عصر جدید



همانگونه است." (۱)

## دعا و مناجات برای اموات (۱)

### اوهام

"قسم دیگر از کشفیات روحانیه اوهام صرف است. ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده‌دلان گمان نمایند که تحقق دارد و دلیل واضح بر این است که از این تسخیر ارواح ابداً نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه مجرد حکایت و روایت است." (۲)

### قوای روحی و روانی

"مداخله در قوای روحی عالم بعد در حالی که هنوز ما در این دنیا هستیم مداخله در حالت روح در عالم بعد است. اگرچه قوای روحی حقیقت دارد، ولیکن به حال عادی در این دنیا فعالیتی ندارد. طفل در رحم مادر دارای چشم و گوش و دست و پا و غیره است، ولی فعال نیستند. مقصد اصلی از حیات در این عالم مادی ورود به عالم حقیقت است و آنجاست که آن قوا به فعالیت خواهند پرداخت و تعلق به آن عالم دارد." (۳)

### مناجات حضرت بهاء‌الله

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي لَا تَخْذُلْ مَنْ عَزَّزْتَهُ بِسُلْطَانِ أَرْلَيْتِكَ وَ لَا تَبْعُدْ مَنْ أَدْخَلْتَهُ فِي خِيَامِ صَمْدِيَّتِكَ. أَتَطْرُدُ يَا إِلَهِي مَنْ كُنْتَ لَهُ مُرَبِّياً؟ أَتَرُدُّ يَا مُنَائِي مَنْ كُنْتَ لَهُ مُخْصِناً. أَوْ تَذُلُّ مَنْ كُنْتَ لَهُ مُعَزِّزاً، أَوْ تَنْسِي مَنْ كُنْتَ لَهُ مُذَكِّراً؟ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ أَنْتَ الَّذِي لَمْ تَزَلْ كُنْتَ سُلْطَانَ الْمُمْكِنَاتِ وَ مُحَرِّكَهَا وَ لَا تَزَالُ تَكُونَنَّ مَلِيكَ الْمَوْجُودَاتِ وَ مُدَبِّرَهَا، فَسُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْ عِبَادَكَ فَمَنْ يَرْحَمُهُمْ، وَ إِنْ لَنْ تَأْخُذَ أَيْدِي أَحِبَّائِكَ فَمَنْ يَأْخُذُهُمْ؟ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ أَنْتَ الْمَعْبُودُ بِالْحَقِّ وَ إِنْ أَاكُلُ لَكَ عَابِدُونَ وَ أَنْتَ الْمَشْهُودُ بِالْعَدْلِ وَ إِنْ أَاكُلُ لَكَ شَاهِدُونَ، إِذْ هُوَ الْمَحْبُوبُ بِالْفَضْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُهَيَّمِنُ الْقَيُّومُ (۲)

### مناجات حضرت عبدالبهاء

"هواییهی پروردگارا این جانهای پاک از عرصه خاک به جهان افلاک شتافتند. به گناه خویش مفرند و به قصور خود معترف؛ امید جز به فضل و عنایتت

۱- توضیح مترجم: نویسنده در این بخش به نقل ترجمه صلوات میّت و چند مناجات عربی و فارسی نموده که به نظر رسید ذکر آنها در ترجمه فارسی این و جیزه چندان لزومی ندارد. اما به نقل چند مناجات و دعا برای متصاعدین مبادرت می‌شود. می‌توان برای زیارت مجموعه الواح و مناجاتهای مخصوص متصاعدین به کتاب "بشارة النور" مراجعه نمود. ۲- مناجاة، ص ۱۷۶

۱- ترجمه - خطابه ۲۶ دسامبر ۱۹۱۲، Paris Talks، ص ۱۷۶

۲- مفاوضات، ص ۱۹۰

۳- نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از صفحه ۲۱۶ بهاء‌الله و عصر جدید

نداشته و آرزویی به غیر پناه عفو غفران ندارند. این نفوس بی‌وایه<sup>(۱)</sup> را سرمایه جز توکل بر تو نبود؛ به ذیل عنایتت تشبیه نمودند. آمرزگارا، گناه ببخش و خطا ببوش و عطا بفرما تا در ملکوت پنهان به موهبت بی‌پایان فائز گردند و در محفل تجلی به مشاهده جمال و کمال فائز شوند. توئی آمرزنده و توئی بخشنده و توئی مهربان. عبدالبهاء عباس ۹ ذی حجه ۱۳۳۸، حیف<sup>(۲)</sup>

---

۱- وایه: حاجت، مراد (فرهنگ سخن) ۲- یاران پارسی، ص ۳۵۹